

هو العليم

بررسی مسئله وحدت حقیقت وجود در مصادر

اسلامی (۲)

دلالت آیات قرآن بر وحدت حقیقت وجود

شرح منظومه جلسه سی و سوم

(المقصد الاول فی امور العامة، الفريدة الأولى فی

الوجود و العدم، بررسی دلایل عقلی و نقلی بر

وحدت حقه حقیقه)

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منظور از حبل الوريد در آیه: ﴿وَنَحْنُ

أَقْرَبُ إِلَىٰ هَٰ مِنْ حَبْلِ

أَلْ وَرِيدٍ﴾

بحث راجع به آیاتی از قرآن بود که دلالت بر

توحید ذاتی و به تبع آن، دلالت بر وحدت وجود

می‌کرد. در جلسه قبل این آیه را عرض کردیم:

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَىٰ هَٰ مِنْ حَبْلِ

أَلْ وَرِيدٍ﴾؛^۱ که مفسرین در اینجا حبل الوريد را به

رگ حیاتی که شاه‌رگ انسان است معنا کرده‌اند، و

دیگر متعرض مطلبی دیگر و نتیجه آیه نشده‌اند.

ولی با توجه به مفاد آیه مقام، مقام قیومیت ذات

است بر همه موجودات؛ که این قیومیت به معنای

احاطه بر یک محاط به نحو استقلال نیست؛ و فرق

نمی‌کند که منظور از حبل الوريد را خود شاه‌رگ

^۱ سوره قاف (۵۰)، آیه ۱۶.

حیاتی بدانیم یا استعاره.

اگر منظور آیه خطاب به همین بدن باشد، معنا این است: مادهٔ حیاتی این بدن که عبارت است از رگ و پی و خون که باعث قوام بدن است، یک قربی با خود بدن دارد؛ یعنی قرب جزء نسبت به کل یا قربِ علّت نسبت به معلول خودش. و می‌فرماید که ما از این قرب جزء به خود کل - و به عبارت دیگر قرب ذات نسبت به خود ذات - اقرب هستیم. این مطلبی بود که در جلسهٔ قبل عرض کردیم.

و اگر ما ﴿حَبِّ آلِ الْوَرِيدِ﴾ را استعاره بدانیم و بگوییم که منظور آیه، خطاب به انسان است نه به ابدان انسان‌ها، گرچه در عالم خارج بین نفس و بین بدن اتحاد مایی وجود دارد، [باز هم او می‌گوید که من اقرب هستم و در این صورت اقریبّت در آیه، اقریبّت علیّ است].

نفس و روح انسان مخاطب آیات قرآن

از این نوع مطالب در آیات قرآن زیاد می‌بینیم، مثلاً می‌فرماید:

﴿مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبِي ۚ فِی

جَوْفِهِ^۱؛^۱ که منظور از مرد، همین بدن آنها و فردی که مورد خطاب است می‌باشد؛ ولی چون فرهنگ قرآن، فرهنگ واقعیّت و حقیقت است، منظور از رجل در آیه همان نفس و روح بدن که نفس ناطقه آدمی است می‌باشد و آنها مورد خطاب هستند. لذا می‌بینیم که از سمع و ابصار و افئده و امثال ذلک، به سمع واقعی و ابصار واقعی و افئده واقعی تعبیر می‌آورد. البتّه آیات زیادی در این مورد هست:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَىٰ أَلَّ أَبْصَرُ وَلَكِنَّ تَعْمَىٰ أَلَّ قُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲ یا ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ أَلَّ مَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^۳ و امثال ذلک.

بعضی از افراد ظاهرین که تحجّر بر حفظِ ظواهر دارند، در آیه ﴿تَعْمَىٰ أَلَّ قُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ قلوب را به معنای همین دل و قلب صنوبری گرفته‌اند و کوری واقعی و حقیقی را به آن نسبت داده‌ند.

^۱ سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴.

^۲ سوره حج (۲۲)، آیه ۴۶.

^۳ سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۰.

نقد کلام متحرّین بر حفظ ظواهر آیات

یعنی طبقِ حرفِ اینها، کوری برای این قلب گوشتی است! پس بنابراین اگر به جای این قلب، یک دستگاه تلمبه در بدن بگذاریم، آن شخص بیچاره دیگر قلبی ندارد پس نه کور است و نه بینا، و دیگر از تحت این آیه خارج می‌شود! و الان یک خرده تکنیک پیشرفت بکند قلب پلاستیکی و باطری می‌گذارند!

امروزه باطری‌هایی درست کرده‌اند که زیر پوست می‌گذارند و یک نقطه از نقاط قلب را تحریک می‌کند و این قلب شروع به زدن می‌کند. خود من هم این را دیده‌ام! اگر یک مقدار این تکنیک جلوتر برود و پیشرفت کند، به جای این قلب یک قلب می‌گذارند؛ چون قلب که کاری نمی‌کند و فقط خون را به بدن می‌رساند؛ همان کاری که الآن در عمل‌های قلب با دستگاه‌های پمپاژ انجام می‌دهند و خون را در سلول‌ها و رگهای بدن حرکت و جریان می‌دهند؛ و اگر یک مقدار پیشرفت کنند می‌توانند کوچکش را هم درست می‌کنند. این هم نتیجه

معنای اَقْرَبِیت در آیه ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ

إِلَىٰهِ مِنْ حَبْلِ آلِ ۖوَرِيدِ﴾

پس بنابراین چون فرهنگ قرآن، فرهنگ واقعیّت است، خطاب به روح و نفس ناطقه است، منتها از این جهت که با بدن اتّحاد خارجی دارد؛ لذا خدا بین روح و بدن را جدا نکرده است.

بنابراین اَقْرَبِیت در آیه: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ رَبِّهِ إِلَىٰهِ مِنْ حَبْلِ آلِ ۖوَرِيدِ﴾، 'اَقْرَبِیت عَلَیّی' است؛ یعنی همان طور که روح احاطه بر بدن دارد و قوام و حیات بدن هم به واسطه آن خونی است که در جریان می باشد و در صورت ایستادن آن خون بدن از کار می افتد و طبعاً بین روح و بدن فاصله می افتد، ما از این حیات انسان به خود انسان نزدیک تر هستیم.

به عبارت دیگر چون حیات، علم و قدرت از لوازم ذات هستند و بدون حیات خود آن ذات تحقّق ندارد؛ از این جهت خدا تعبیر به شاهرگ کرده است.

^۱ سوره قاف (۵۰)، آیه ۱۶.

یعنی ما از حیاتِ نفسِ ناطقه به خودش نزدیک‌تر هستیم؛ پس بنابراین ما از حیات که همان ذات این نفوسِ ناطقه می‌شود، به این نفسِ ناطقه نزدیک‌تر هستیم. این همان معنای سریان وجود است در جمیع اجزاءِ عوالمِ امکان. این بحثی بود که قبلاً راجع به این آیه مطرح شد.

البته ما در مقامِ بحثِ گسترده در این مورد نیستیم و الآن موقعیتِ این بحث هم اقتضاء این مباحث را نمی‌کند؛ چون با توجه به اینکه هنوز خیلی از مسائل فلسفی که مسئله وحدت وجود در گرو آنها است باقی مانده‌اند، لذا طبعاً نمی‌توانیم الآن چنین مباحث فشرده‌ای را مطرح کنیم؛ خصوصاً مبحث علیّت که خیلی در اینجا به درد می‌خورد. ان شاء الله وقتی که به بحث علیّت رسیدیم و آن بحث روشن شد طبعاً این مباحث، معنای خودشان را بهتر به دست می‌آورند.

دلالت آیه ﴿...مَا يَكُونُ مِنْ نَجٍ وَى ثَلَاثَةٍ

إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...﴾ بر وحدت وجود

آیه دیگری که برای وحدت وجود هست، این

آیه است:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي

أَلْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ
 رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى
 مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيُّنَ مَا كَانُوا
 ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ أَلْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ
 شَيْءٍ عَلِيمٌ^۱

ابتدای آیه اینگونه است که ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
 يَعْزِلُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي أَلْأَرْضِ﴾؛ «آیا
 ندیدی که خدا عالم است به تمام آنچه در آسمان‌ها
 و زمین است؟» آیا علم در این آیه مثل علوم ما به
 معنای اطلاع بر ما یقع یا اطلاع بر ما وقع است؟ یا
 این علم، علم حضوری است؟ و اگر این علم، علم
 حضوری است، معنای حضور چیست؟

فعلاً به این قضیه کار نداریم، پس سراغ قسمت
 دوم آیه می‌رویم: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ
 رَابِعُهُمْ﴾؛ در اینجا خدا ذات خود را قرین با ذوات
 دیگر قرار داده است؛ یعنی در هر سه ذاتی که شما
 تصوّر کنید ذات چهارم، او است؛ یعنی اگر سه نفر
 در اینجا نشسته باشند، نفر چهارم من هستم که به

^۱ سوره مجادله (۵۸)، آیه ۷.

آنها ملحق می شوم، و اگر پنج نفر باشند، ذاتِ ششمی
او است.

معنای آیه ﴿وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا

أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ﴾

جالب اینکه بعد می فرماید:

﴿وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ

مَعَهُمْ﴾؛ اگر از سه نفر کمتر شوند - مثلاً دو نفر

شوند -، سومی خدا است. اگر از دو نفر کمتر شوند

- مثلاً یکی شوند -، دومی خدا است.

در تمثیل و بسط این آیه با توجه به صدر و ذیل

آن، این معنا به دست می آید که وقتی خدا می گوید:

﴿وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ

مَعَهُمْ﴾؛ آیه در اینجا این معنا را هم می رساند که

در همان وقتی که ثلاثه هستند و او رابع است، در

همان وقت با دوتای دیگر هم هست و سومی دوتای

دیگر است.

مثلاً سه نفر نشسته اند و خدا چهارمی این سه تا

است؛ در همین حین که می گوید: من چهارمی این

سه تا هستم، می گوید که اگر اینها کمتر هم بودند، من

باز هم با اینها بودم.

بنابراین معنای آیه این است که در خود این سه تا، خدا سومی این دو تا واقع می شود، و در همین وقت، خدا دومی برای اوّلی واقع می شود و با همین اوّلی، خدا دومی وسطی واقع می شود و خدا دومی سومی واقع می شود. پس وقتی بخواهیم این مثال را باز کنیم و شرح بدهیم، معنای آیه این طور می شود.

دلالت آیه ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ

ثَلَاثَةٍ...﴾ بر وحدت حقّ حقیقه خداوند

حالا صحبت در این است که این چه وحدتی است که با حفظ خامس و سادس بودن، ثانی را هم برای خودش نگه می دارد؟! و با حفظ ثانی بودن، ثالث هم را برای خودش نگه می دارد؟! درحالتی که در وحدتِ عددی اگر عدد یک، در یک رتبه از اعداد تحقق پیدا کند، تحقق او در رتبه دیگر عملاً و امکاناً محال است.

من باب مثال اگر شما عددِ چهار را در وحدت عددی ملاحظه کنید، می بینید که عدد چهار بین عدد سه و پنج واقع شده است؛ و اگر تا روز قیامت عددی بین اینها وجود داشته باشد، غیر از این چهار نخواهد بود؛ به خاطر اینکه این عدد، مختصّ و ضروری و

ذاتی این رتبه است. هیچ وقت عدد چهار جای خود را بین هفت و هشت نمی گذارد، به این صورت که بین عدد هفت و هشت یک چهار باشد تا ما بگوییم: هفت، چهار، هشت! یا هیچ وقت عدد چهار، بین یک و سه نیست تا ما بگوییم: یک، دو، چهار و سه!

پس لازمه رتبه، حفظِ ضروریّات و ذاتی آن رتبه - که همان شمارش عددی است - می باشد. روی این حساب، صحبت در این است که وحدتی که خداوند متعال در اینجا برای خودش لحاظ کرده است و عددی که برای خودش آورده است که می گوید: «من هم چهار هستم و هم در عین چهار بودن، پنج هستم و هم در عین پنج بودن، دو هستم»، این چه عددی است و در اینجا چه مرتبه‌ای از مراتب باید لحاظ شود تا آن مرتبه با اختلاف اعداد جمع شود و وفق بیابد؟ در اینجا چه وحدتی است؟

به طور مسلّم در اینجا کثرت نیست؛ چون ذات پروردگار واحد است و کثرت در او معنا ندارد تا اینکه کثرت او به مراتب مختلف، تعدّد پیدا کرده باشد و بر اساس هر مرتبه یک شماره و نمره بگیرد!

تا بگوییم که نمره و شماره او در اینجا دو است، بعد سه است، و بعد یک است و....

ذات پروردگار واحد است و وقتی که آن ذات، واحد شد، این وحدتی که در اینجا زائیده ذات او است، می شود وحدت حقّه حقیقه. وحدت حقّه حقیقه، وحدتی است که دیگر دو ندارد؛ یعنی وحدتی است که با همه وحدات می سازد و با انتزاع رتبه از آن وحدت، آن رتبه حدّ نمی خورد و میزی بین آن رتبه و رتبه های دیگر واقع نمی شود تا به واسطه آن رتبه، اختلاف در مرتبه پیدا شود.

کیفیت ادراک تشکیک در وجود در نفس

من باب مثال کسانی که قائل به تشکیک در مرتبه وجود هستند می گویند که اگر ما یک نوری داشته باشیم که مانند نور خورشید قوی باشد، و نور دیگری هم داشته باشیم مثل نور چراغ؛ این اختلاف در رتبه نوریّه باعث تعدّد نیر می شود. یعنی چون نیر در اینجا متفاوت است، آن مرئی - که همان نور به مراتب تشکیکیّه خود باشد - هم تفاوت پیدا کرده است.

حالا اگر ما در اینجا برای نور یک مرحله و مرتبه

بیشتر نداشتیم، دیگر اختلافی بین مراتب نیست. وقتی که شما به خود سطح خورشید نگاه می‌کنید، دیگر در آنجا اختلاف نمی‌بینید. بله، وقتی که به سطح زمین نگاه می‌کنید، یک مرحله از شدت نوریّه را می‌بینید، و وقتی که هزار فرسخ بالاتر از سطح زمین می‌روید، در آنجا اگر یک سطحی داشته باشیم که نور به آن سطح بخورد، می‌بینیم که شدت نوریّه آن سطح اقوای از شدت نوریّه در سطح زمین است. پس اقوائیت، این را دو مرحله می‌کند: مرحله زمین و مرحله بالاتر از آن. حالا اگر همین‌طور جلو رفتیم و فاصله بین زمین و خورشید - که میلیون‌ها فرسخ می‌شود - را طی کردیم و به خود دایره و کره خورشید رسیدیم، طبعاً آن شدت نوریّه در آنجا دویمست، سیصد برابر نور در سطح زمین می‌شود.

پس آن قدر آن نور زیاد است که اصلاً انسان تحمل دیدنش را ندارد! مثل نورهای الکتریکی که با آن جوش می‌دهند یا در کوره‌های ذوب فلزات و سیمان و مس از آن استفاده می‌کنند.^۱ در آنجا با

^۱ کوره قوس الکتریکی (به انگلیسی: Electric Arc Furnace) که به

الکتریسیته تولید حرارت و گرما می کنند و این قدر نور زیاد است که اگر کسی بخواهد بدون ماسک نگاه کند، فوراً چشمش کور می شود چون چشم قدرت دیدن آن نور را ندارد.

کسانی که قائل به مراتب تشکیک هستند، طبعاً باید قائل به اختلاف اعداد در مراتب تشکیکی باشند؛ چون امکان ندارد که یک مرتبه تشکیکی با حفظ مرتبه خود، واجد مرتبه ضعیف تر باشد! یعنی مثلاً وقتی که می گوئیم: این نور در اینجا پانصد وات نیرو و شعاع دارد، نمی شود که این نور در همان حال صد وات نیرو و توان داشته باشد!

سریان مقام ذات در جمیع مظاهر

روی این حساب در این مسئله چه جوابی باید داد و در این آیه چه چیزی باید گفت، که آن ذات به وحدانیّت خودش با حفظ رتبه، واجد رتبه های دیگر هم می شود؟ این همان مسئله وحدت حقّه حقیقه

صورت مخفف EAF نامیده می شود، کوره ای است که مواد فلزی در آن با استفاده از یک قوس الکتریکی ذوب می شود. این کوره ها اندازه های متفاوتی دارند. دمای ذوب و تخلیه در این کوره ها در حدود ۱۶۰۰ درجه و در بعضی از کوره های آزمایشگاهی گاهی دما به ۳۰۰۰ درجه سانتی گراد می رسد.

است که وحدتِ خودش را در جمیع موارد عالم وجود، حفظ کرده است.

و اگر آن وحدت قید می‌خورد و برای آن وحدت، حدّ تشکیکی قائل می‌شدیم، دیگر نمی‌توانستیم یک مرتبهٔ دیگر را داخل در آن مرتبه قلمداد کنیم؛ یعنی اگر مرتبهٔ ذات پروردگار در رتبهٔ چهار است، دیگر دو نمی‌شود و اگر دو است، دیگر هشت نمی‌شود و اگر هشت است، دیگر دوازده نمی‌شود.

بنابراین به بیان دیگر، آیه این را می‌رساند که مقام ذات از رتبهٔ یکتا رتبهٔ بی‌نهایت، در جمیع مظاهر سریان دارد؛ و این همان مسئلهٔ وحدت ذات و وجود است.

دلالت سورهٔ اخلاص بر وحدت وجود

آیهٔ بعدی که دلالت بر توحید ذاتی و به تبع آن، وحدت وجود می‌کند، سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است، که إن شاء الله در جلسهٔ بعد روایاتی که در توحید صدوق راجع به این سوره است را می‌آوریم.

در آیه ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱، مقام احدیت که همان مقام لا اسم و لا رسم است و همان وحدت حقّه حقیقه است، در اینجا انتساب به پروردگار دارد. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾.

تلمیذ: آیا مقام احدیت و هو هویت یکی هستند؟

استاد: بین احدیت و او فرقی نیست، منتها از او به احدیت تعبیر می‌آورند و وحدت از مقام هو هویت انتزاع می‌شود، نه اینکه عارض بر آن مقام بشود؛ لذا در مقام احدیت هیچ فاصلی بین او و بین وحدت، وجود ندارد و آنچه که در مقام بروز و ظهور ذات و بیرون آمدن از مقامِ عماء - که همان مقام احدیت و غیب الغیوب است - می‌باشد، مقام واحدیت است که بعد از مقام هو هویت و احدیت است.

توضیح مقام واحدیت پروردگار

یعنی واحدیت مقامی است که ذات می‌خواهد خودش را به اوصاف کمالیه و صفات ثبوتیه خودش، بروز و ظهور بدهد؛ این مقام می‌شود مقام واحدیت.

^۱ سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۱.

و چون هر مَظهر و مُظهری در مقام بروز و ظهور،
با مظاهر و مُظهرات دیگر تعداد می‌شود؛ لذا حملِ
واحد بر آن مقام، در چنین موقعیتی است. ما واحد
را بر مقام احدیت حمل نمی‌کنیم، چون واحد یعنی
یک، یکی که قابلِ تعداد و شمارش است؛ یکی که
می‌تواند دو، سه و چهار بشود و در کنار همدیگر
قرار بگیرند، مانند موجودات.

بنابراین واحدی که در اینجا عارض و حمل بر
ذات شده است مانند همان واحدی است که عارض
بر سایر ممکنات می‌شود و فرق نمی‌کند. چون سایر
ممکنات در مقام بروز و ظهور هستند، شما به آنها
یک و دو و... می‌گویید ولی اگر یک شیئی در این
اطاق باشد و اطاق تاریک باشد و هیچ اثری از آن
نباشد، در این صورت که شما یک و دو نمی‌گویید!

الآن در این اطاق میلیون‌ها موج وجود دارد ولی
چون این چند میلیون موج هنوز ظهور پیدا نکرده‌اند،
شما نه اسم یک می‌گذارید و نه اسم دو! اما وقتی که
یک رادیو و گیرنده‌ای در اینجا بود و شما یک موج
را گرفتید و آن موج بروز پیدا کرد، می‌گویید: موج

صد و پنجاه و چهارم! همین گیرنده اگر یک موج دیگری را برای شما گرفت، می‌گویید: موج صد و پنجاه و ششم! درحالتی که همین موج قبلاً هم بوده است، منتها ظهور نداشته است.

پس ظهور و مظهر است که عدد می‌آفریند و تولید عدد می‌کند؛ و چون ممکنات با وجودشان خودشان را ظهور و نشان می‌دهند و در قبال و مرأی و منظر درمی‌آورند، بر آنها عدد بار می‌شود و می‌گوییم: نفر اول، نفر دوم و نفر سوم! حسن، حسین و تقی، قبلاً هم بوده‌اند، منتها چون در سر صف نایستاده‌اند، به اینها عدد گفته نمی‌شود، و همین‌که اینها سر صف ایستادند، شماره پانزده، هیجده، بیست و سه و چهار شدند.

پس چون او در مقام ذات می‌خواهد که خودش را به واسطه اسماء و صفات نشان بدهد، می‌شود مظهر و مظهر؛ و وقتی که مظهر شد، عدد به آن تعلق می‌گیرد.

توضیح مقام احدیت پروردگار

حالا ما چه رتبه‌ای برای این مقام بگذاریم؟ آیا رتبه چهار را بگذاریم؟ نه، چون اگر او چهار است،

سؤال می‌کنیم که سه‌تای قبل از او که بوده‌اند؟
درحالی‌که غیر از او هیچ‌کسی نیست! آیا رتبهٔ دو را
برای او بگذاریم؟ نه، چون اگر او دو است، سؤال
می‌کنیم که آن یک قبل از او که بوده است؟
درحالی‌که هیچ‌کسی غیر از او نیست!

چون خودش است که از آن مقام هو هویت
درآمده است؛ پس خودش نفر اول شد، نفر دوم
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، تا همین‌طور بیاید
و چهارده معصوم علیهم السّلام تمام بشوند و بعد
مراتب عالم بالا و وسط و پایین، این طرف و
آن طرف.

پس همهٔ اینها اعدادی می‌شوند که در قبال این
عدد قرار گرفته‌اند، منتها آن عدد جنبهٔ علی برای این
اعداد دارد؛ یعنی همان یک که خودش را نشان
می‌دهد، در دو آمده است و دو را در قبال خودش
قرار داده است. ولی اینکه آن یک در اینجا چگونه
این‌طور شده است؛ بماند برای بعد! ما باید این بحث
را در مبحث وحدت موجود پیش بیاوریم و بنده
مقداری آن را زود مطرح کردم.

بنابراین نتیجه مطالبی را که ایشان مطرح کردند این است که آن مقام احدیت، مقامی است که ذات در آن مقام هنوز بروز و ظهور پیدا نکرده است. مقام احدیت، مقام عالم ذات است که در آنجا هیچ بروز و ظهوری نیست.

و حتی در علم، حیات و قدرت هم که آنها را از اوصاف و لوازم ذاتی ذات می‌دانند؛ به نظر عبد عاصی و حقیر، اینها هم اضافه و عارض بر ذات هستند و مقام ذات، از مقام علم، حیات و قدرت هم عمیق‌تر و دقیق‌تر و رقیق‌تر است؛ و ما این مطلب را در خودمان هم می‌توانیم پیدا کنیم. بنابراین مقام هو هویت همان مقام احدیت می‌شود، **نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ** **بَيْنَ قَوْسَى الْأَحَدِيَّةِ وَالْوَحْدِيَّةِ**؛^۱ این مقام همان مقام

^۱ امام شناسی ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۴۱:

و به گفتار محیی‌الدین عربی: مقام رسول اکرم **نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسَى الْأَحَدِيَّةِ وَالْوَحْدِيَّةِ** می‌باشد، در آنجا که می‌گوید:

اللَّهُمَّ أَفْضُ صَلَوةٍ صَلَوَاتِكَ وَ سَلَامَةٍ تَسْلِيمَاتِكَ عَلَى أَوَّلِ التَّعَيِّنَاتِ الْمُفَاضَةِ مِنَ الْعَمَاءِ الرَّبَّانِيِّ، وَ آخِرِ التَّنَزُّلَاتِ الْمُضَافَةِ إِلَى النَّوْعِ الْإِنْسَانِيِّ، الْمُهَاجِرِ مِنْ مَكَّةَ - كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ - ثَانِي إِلَى الْمَدِينَةِ - وَ هُوَ الْآنَ عَلَى مَا كَانَ -

مُحْصِي عَوَالِمِ الْحَضَرَاتِ الْخَمْسِ فِي وُجُودِهِ، وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ.

رَاحِمٍ سَأَلَ اسْتِعْدَادَاتِهَا بِنْدَى جُودِهِ، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. سِرُّ الْهُوِيَّةِ الَّتِي هِيَ فِي كُلِّ شَيْءٍ سَارِيَّةٌ وَ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ مُجَرَّدَةٌ. كَلِمَةُ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الْجَامِعِ بَيْنَ الْعُبُودِيَّةِ وَ الرُّبُوبِيَّةِ. **نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسَى الْأَحَدِيَّةِ وَالْوَحْدِيَّةِ.**

«بار پروردگارا به‌طور سرشار بریز صلوات و تحیات و درودهای متّصله

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

معنای صمد در سوره اخلاص

در این آیه که می فرماید: ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾؛^۱ صمد

در اینجا به معنای ذاتی است که خلأ و نقصان

برنمی دارد. روایات در اینجا مختلف هستند و من

فی الجمله مطلب را عرض می کنم تا ان شاء الله در

مجلس بعد به عباراتی که در اینجا هست برسیم.

خودت را، و پاکترین و خالص ترین سلام ها و اکرام های خودت را بر اولین تعیناتی که از مقام عماء ربّانی (خفاء و پنهانی صرف و اندماج محض) به طور سرشار فرو ریخته است، و بر آخرین مراتب تنزل و پستی ماهوی که به سوی نوع انسانی انتساب پیدا کرده است: آن که مهاجر از زمین مکه بود - خدا بود و چیز دیگری با وی نبود - به سوی زمین مدینه - و اینک او بر همان حالت می باشد که قبلاً بوده است -.

«آن که عوالم حضرات پنجگانه را در وجود خویشتن به شمارش إحصاء نموده است و تمام اشیاء را ما در امام مبین به شمارش إحصاء می نماییم.»
«رحمت آورنده بر جوینده استعدادها و هویت های عوالم خمس با تری و تازگی و شادابی جود و کرم خودش. و ما تو را نفرستاده ایم مگر آنکه برای عالمیان رحمت بوده باشی!»

«آن که سرّ هویت خداوندی است آن چنان هویتی که در هر چیز ساری و جاری است، و درعین حال در هیچ چیز نیست و مجرد از جمیع اشیاء می باشد.»

«کلمه اسم اعظم الهی است که جامع میان دو مقام عبودیت و ربوبیت است.»
«نقطه وحدت در میان دو قوس اسم احدیت و اسم واحدیت است» که جامع مقام تجرد از هویات، و شامل جمیع هویات می باشد.*

* جزء مجموعه ای از صلوات خاصّه محیی الدّین غیر از صلوات مشهوره. اصل مجموعه در کتاب بسیار کوچک بغلی با خطّی در اعلا ترین درجه از حسن نستعلیق نزد حقیر موجود می باشد.

^۱ سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۲.

صمد یعنی توپُر است و هیچ جهت خالی در او وجود ندارد. ذاتی که محدود به یک حدّ ماهوی و حدّ وجودی بشود، این حدّ برای آن ذات، خلأ و نقص ایجاد می‌کند و آن را محدود می‌کند.

صمدیت یعنی فعلیت محضه

ما ممکنات، به یک حدّ ماهوی محدود هستیم؛ مثلاً حدود ماهوی بدن من، همین مقداری است که مشاهده می‌کنید. پس این نقص است چون کمال دیگران را واجد نیست. یعنی من نمی‌توانم واجدِ فعلیت‌های شیء دیگری بشوم؛ من نمی‌توانم واجدِ فعلیتِ این میز، این دیوار، آسمان و زمین بشوم. آن فعلیت‌های دیگر در من معدوم هستند و من عادمِ آنها هستم. وقتی که من عادمِ شدم؛ پس به حدود ماهوی خودم قید خوردم، لذا من «**صمد**» نیستم!

صمد آن ذاتی است که هیچ‌وقت به حدّ ماهوی محدود نشود و هر فعلیتی در او تحقق داشته باشد و در او قوه و استعدادی نباشد تا اینکه بخواهد به فعلیت برسد؛ و فعلیت محضه شده باشد. توحید ذاتی و وحدت وجود هم همین مسئله و مطلب را می‌گویند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ